

هو العليم

بررسی ادله قرآنی براءت (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقه - براءت - جلسه

صد و شصت و یکم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد در مسئله تفویض و دوران امر بین محذورین، شبهه از دایره حجیت بیرون می‌رود و عبارات و عناوینی که در باب تعارض نصّین هست حکایت از عدم حجیت می‌کند و عدم حجیت به لحاظ عدم امکان عمل به تکلیف در خارج است و این اثبات أحدهما را نمی‌کند؛ یعنی حجیت أحدهما در عالم فرض متمشی نیست که بعضی‌ها فرمودند که وقتی که تعارض نصّین بشود و دوران امر بین محذورین بشود، أحدهما به عنوان حجیت ثابت است و در این صورت باید از باب تخییر یکی از این دو را انجام داد یا اینکه قائل هستند به اینکه باید مدتی یکی را انجام داد و بعد از مدت دیگر دیگری را انجام داد تا اینکه انسان عمل به آن حجت کرده باشد. این مسئله همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد، از حجیت ساقط است و روایات «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ

بابِ تسلیمِ وِسعَک»^۱ حکایت بر سعه در عمل به

نفی و اثبات می‌کند بدون جهت التزامی به عمل.

و اما در باب مثبتین نمی‌توانیم قائل به توقف

بشویم، چرا؟ چون محذوری که در باب دوران امر

بین محذورین بود آن محذور در اینجا نیست. در

اینجا از باب اینکه أحدهما لاشک که حجیت دارد و

هیچ محذوری به نسبت به جری عمل در خارج

وجود ندارد، از اینجا ما از باب احتیاط و بقاء تکلیف

در ذمه باید برائت یقینی برای ما حاصل بشود. این

فرق بین این دو مورد است که بحث مفصل آن در

باب تعادل و تراجیح خواهد آمد.

استدلال به آیه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ

نَبِّعَ رَسُولًا﴾ بر برائت

ادله‌ای را برای قاعده برائت ذکر کرده‌اند؛ مرحوم

شیخ در رسائل و همین‌طور مرحوم آخوند ذکر کرده

است که به ادله آن می‌پردازیم؛ یکی از آنها آیه شریفه

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبِّعَ رَسُولًا﴾^۲ هست

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۶۶.

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۵. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۹۹:

«ابداً دأب و دین ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را

که دلالت آیه بر نفی عذاب به واسطه عدم بعث رسول است.

اشکال مرحوم آخوند بر استدلال به این آیه

مرحوم آخوند بر این استدلال اعتراضی دارند و این اعتراض را حکایت از یک جریان ماسبق بر امم سالفه می‌کند و ارتباط آیه را با مانحن‌فیه منتفی می‌داند.^۱ آیه به حسب سیاق و ظهور بدوی دلالت بر عدم عذاب می‌کند؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛ ما اینها را عذاب نکردیم در سابق تا اینکه رسولی را برای اینها بفرستیم.

اول: دلالت آیه بر عذاب دنیوی

اولاً این آیه مربوط به عذاب دنیوی است و حکایت از عذاب دنیوی می‌کند و ثانیاً به یک جریان گذشته دلالت دارد و همان‌طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند ممکن است که این مسئله عذاب، جنبه نفی عدم استحقاق را نکند؛ بلکه به واسطه **منه علی**

بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۳۹.

العباد خداوند در اینجا این عذاب را نفی می‌کند.
پس دو مطلب در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد؛
مطلب اول اینکه این آیه دلالت بر عذاب دنیوی دارد،
درحالی‌که بحث ما عقاب اخروی است و بحث
دائرمدار عصیان به واسطه مخالفت با حجیت و عدم
عصیان به واسطه انتفاء حجیت است و بر این مسئله
علم به عقاب اخروی مترتب است و اصلاً در بحث
برائت کاری به عذاب دنیوی نداریم. بحث برائت
مربوط به عصیان است و عصیان به عقاب اخروی
ارتباط پیدا می‌کند گرچه یک آثار دنیوی هم ممکن
است داشته باشد. پس این آیه از این نقطه نظر
نمی‌تواند مستمسک برای اصالة البرائه باشد.

دوم: عدم دلالت آیه بر نفی استحقاق عذاب

از ناحیه دومی که مرحوم آخوند به این قضیه
اشکال وارد می‌کنند این است که از کجا می‌گویید که
این آیه نفی استحقاق را می‌کند؟! چون منظور از این
آیه عذاب فعلی است؛ یعنی عذاب فعلی را خداوند
متعال از امم گذشته به واسطه عدم بعث رسل
برمی‌دارد و عذاب فعل اعم از عدم استحقاق و

استحقاق با جنبه امتنان است، یعنی منافاتی با امتنان ندارد، به واسطه این دو مسئله عذاب فعلی منتفی می شود؛ در وهله اول شخص مستحق عقاب نباشد و عذاب فعلی نیست، در وهله دوم شخص مستحق عقاب است، ولی در عین حال از باب امتنان خداوند عذاب فعلی را برمی دارد. پس این آیه دال بر نفی استحقاق به واسطه عدم بعث رسل نیست.

در اینجا بعضی ها خواستند به وسیله عدم قول به فصل، یک ارتباط وثیقی بین نفی عذاب و عدم بعث رسل به وجود بیاورند؛ به عبارت دیگر بین نفی عذاب و بین عدم الحجیه و عدم حجت به وجود بیاورند. ناگفته نماند که قائلین به استدلال به آیه منظور از بعث رسل را وجود حجت می دانند، یعنی بعث رسل کنایه از وجود حجت و دلیل است. از این نقطه نظر معنای آیه این طور می شود که **و لا یحصلُ منّا العذاب مع فقد الحجة و الدلیل**. منظور از رسل آن شخص رسول نیست، آن قیافه و چشم و ابروی رسول نیست، بلکه منظور ابلاغ احکام است که بر تبعات این ابلاغ احکام، یا عصیان مترتب است و یا امتثال مترتب است.

استدلال نافین برائت به اخبار تثلیث

حالا روی این حساب بعضی‌ها بین استحقاق عذاب و عدم حجت قائل به تلازم هستند. تلازم را از ادله مبیّنه احکام ثلاثه و موارد ثلاثه استفاده می‌کنند. آن‌هم روایات تثلیث است که روایات تثلیث مفصل است و در بحث تعادل و ترجیح می‌آید.

إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيِّنٌ رُّشْدُهُ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيِّنٌ غَيِّهُ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: خَلَالَ بَيِّنٍ وَ حَرَامٍ بَيِّنٍ وَ شَبَهَاتٍ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ.^۱

شبهات به عنوان هلاکت در اینجا مورد نظر قرار گرفته است و این در اینجا دلالت بر هلاکت می‌کند یعنی هلاکت مترتب بر اقتحام در شبهات است. اقتحام در شبهات موجب ترتب هلاکت است. بنابراین به واسطه این قضیه که اقتحام در شبهات، وقوع در هلاکت را ایجاب می‌کند، استفاده ربط بین استحقاق عقاب و عدم وجود حجت را از این آیه می‌کنیم. چون در جایی که به واسطه شبهه برای انسان هلاکت پیدا می‌شود، به طریق اولی به واسطه عصیان برای انسان هلاکت پیدا می‌شود. در اینجا

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۰۱.

به واسطه اولویت استفاده استحقاق عقاب مترتبه بر عصیان را می‌کنیم و از استفاده ارتباط بین اقتحام در شبهات و وقوع در هلاکات.

لذا استدلال قائلین به عدم برائت در شبهات به اخبار تثلیث است؛ اینها می‌گویند که اخبار تثلیث انسان را از ورود در شبهات حکمیه یا شبهات موضوعیه نهی می‌کند. در شبهات موضوعیه مسئله فرق می‌کند و یک قدری در شبهات موضوعیه دایره را توسعه دادند و کمتر کسی در آنجا قائل به احتیاط است.

اما اینها در شبهات حکمیه به خصوص که مسئله، مسئله اجمال نص باشد، از باب اخبار تثلیث قائل به احتیاط هستند. خیال نکنید که این مسئله اخبار تثلیث و ادله احتیاط یک ادله بی‌جهتی هستند، حالا إن شاء الله [در این مورد مطالبی] خواهد آمد. ادله بسیار محکمی در باب احتیاط وجود دارند. اینکه حالا به صرف شبهه ما حکم به اصالة البرائه و اینها بکنیم، این مسئله هم‌چنین [صحیح] نیست! ما ادله احتیاط بسیار قوی داریم خصوصاً احتیاط در مسائل ثلاثه؛ دماء و فروج و اعراض که ادله احتیاط در اینها

بسیار قوی است و این طوری که الآن خیلی در اینها
مسامحه می‌کند، جای تأمل است.

استدلال مخالفین با اصالة البرائه، با اخبار تثلیث

است یعنی «**الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام**

فی الهلكة»^۱ از ورود در شبهات نهی می‌کند و حالا

که نهی می‌کند، بنابراین ما در اینجا از استدلال این

آقایان در باب معصیت استفاده می‌کنیم که در آنجا

عدم استحقاق عذاب به واسطه عدم حجت است؛ اگر

حجت نباشد [استحقاق عذاب نیست] چون در

اینجا هر هلاکت را مترتب بر شبهه قرار داده است.

آن وقت چون افراد هلاکت را مترتب بر شبهه کردند

و منظور از هلاکت هم در اینجا طبعاً استحقاق برای

عقاب است، پس ما به این واسطه از آیه شریفه که

می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ

رَسُولًا﴾ استفاده می‌کنیم که عدم بعث رسول که

دلالت بر عدم حجت می‌کند، به واسطه این نفی

استحقاق است؛ یعنی ما این حجت را بر اینها ملزم

می‌کنیم؛ چون اینها بر اقتحام در شبهات هلاکت را

^۱ همان، ج ۷، ص ۴۷۴.

بار می‌کند و منظور از هلاکت استحقاق عقاب است و وقتی منظور استحقاق عقاب شد، بنابراین حالا که اینها بر شبهه، استحقاق عقاب را بار می‌کند ما این کلام را از اینها به صورت جدل می‌گیریم.

پاسخ جدلی به استدلال نافین برائت

جدل چیست؟ به عنوان یک حکم **مسلّم علیه عند**

الخصم است که آن را می‌گیریم و بعد آیه شریفه را بر این منطبق می‌کنیم؛ می‌گوییم که بنابر اخبار تثلیث و بنابر قول شما منظور از اقتحام در هلاکت استحقاق عقاب را لازم می‌گیریم، آیا این را قبول دارید؟! می‌گویند: بله! پس ورود در شبهه موجب استحقاق عقاب است. وقتی این اقرار را از اینها گرفتیم می‌گوییم که آیه مذکور عقاب را دفع کرده است؛ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ﴾ یعنی تا حجت نباشد استحقاق عقابی نیست! بنابراین با عدم وجود حجت، ما نفی استحقاق عقاب را می‌کنیم و نفی استحقاق عقاب به معنای حلیت در مورد شبهه است. پس از کلام خصم که استحقاق عقاب را مترتب بر اقتحام و ورود در شبهه کرده است، ما از این اعتراف همان‌طوری‌که مرحوم آخوند فرمودند استفاده [عدم استحقاق

عقاب] می‌کنیم. البته این کلام مرحوم آخوند در اینجا به کلام مرحوم شیخ ناظر است و مرحوم شیخ در رسائل در باب توجیه کلام خصم که قائل به عدم اصالة البرائه هستند از این اعتراف آنها برای اثبات عدم استحقاق عقاب در صورت عدم بعث رسل استفاده کرده است.

اشکال مرحوم آخوند بر استدلال جدلی

مرحوم آخوند در اینجا به کلام مرحوم شیخ اعتراض دارد و این را می‌خواهد بفرماید که شما آمدید از اعتراف خصم چنین استفاده‌ای را کردید اولاً این دلیل، دلیل جدلی است و دلیل جدلی با خصم در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما این دلیل جدلی فی حدّ نفسه نمی‌شود دلیل باشد.

مقصود از «الافتحام فی الهلکة»

حالا آن خصم در اینجا استفاده افتحام در هلکات با ورود در شبهات کرده است، خب بیخود کرده است! ما هلکات را به عنوان یک هلاکت فعلی می‌دانیم، نه به معنای استحقاق عقاب! روایات تثلیث این را می‌گویند که اگر شبهاتی شما انجام می‌دهید

این شبهه انجام دادن دلیل بر عصیان نیست، اما ممکن است احتمال در هلاکات باشد. کسی که در موارد شبهه هست دلیل نیست که عصیان کرده است، ولی لازمه‌اش [احتمال در هلاکات است] مثلاً شما سوزن روی زمین می‌ریزید و جمع نمی‌کنید، آیا جمع نکردن شما گناه است؟! گناه نیست! ولی اثرش این است که پای شما روی این سوزن می‌رود و سوزن در پای شما فرو می‌رود. پس این سوزن در پا فرو رفتن اثر بی‌مبالاتی است، حالا نه اینکه بی‌مبالاتی موجب عصیان است.

من باب مثال شبهه دارید که الآن برق منزل رفته یا نرفته است! خب نگاه می‌کنید می‌بینید که چراغ الآن روشن نیست؛ در اینجا ممکن است دو حکم بکنید؛ یکی اینکه کهربا موجود نیست لذا لامپ خاموش است. یک حکم هم ممکن است بکنید که لامپ سوخته است. دو احتمال در اینجا هست. الآن در اینجا با وجود این شبهه و احتمال اگر دستتان را روی کهربا بگذارید خب این احتمال در هلاک نیست؟! احتمال است دیگر. با وجود اینکه دو احتمال می‌رود شما در اینجا باید احتیاط کنید! خب حالا فرض کنید

بی‌مبالاتی و بی‌اعتنائی می‌کنید و نمی‌روید کنتور برق و جهات مظهره کهربا را نگاه بکنید و این بی‌مبالاتی و مسامحه موجب می‌شود دستتان را برق بگیرد. بنابراین این دلیل نیست که حالا نرفتن و مشاهده نکردن عصیان است، نه عصیان نیست بلکه نتیجه این بی‌مبالاتی است.

پس منظور از روایت که اخبار تثلیث را می‌فرماید، مرحوم آخوند این‌طور می‌فرمایند که دلیل نیست بر اینکه ورود در شبهه عصیان باشد تا اینکه مستحق عقاب باشد، نه خیر! چه کسی گفته است که منظور از هلكه، استحقاق عقاب است؟! این روایات دلالت می‌کنند که اصلاً لازمه ذاتی شبهه این است؛ یا لازمه ذاتی شبهه این است یا از عوارض خارجی شبهه اقتحام در هلكات است و هلكات هم هلكات فعلیه است. چه کسی گفته است که معنای هلكات در اینجا استحقاق عقاب است؟! مثلاً یک زنی هست که مشتبهه است بر اینکه این خواهر رضاعی انسان است یا نیست! خب در این مورد شارع حکم به اجتناب می‌کند! حالا اگر شما گفتید:

نه، ما در اینجا اصالة البرائه جاری می‌کنیم، اصالة
الحلّ در اینجا جاری می‌کنیم؛ اصالة الحلّ به این معنا
که اصل عدم ازلی جاری می‌کنیم؛ یعنی اصل عدم،
قبل از رضاع! می‌گوییم که مسلّم است این زن
خواهر نسبی نیست و در این شک نداریم. خب این
یقین سابق ما است و بر یقین سابق قطعاً یک شک
لاحقی مترتب شده است و آن شک لاحق عبارت از
احتمال رضاع است حالا آن اصالة الحلّ و اصالة عدم
تحقق محرمیت که به واسطه ولادت بر این زن مترتب
شده بود را ما در اینجا استصحاب می‌کنیم، خب این
اصل همان اصل ازلی است.

اینکه شما در اینجا این کار را کردید اشکال ندارد
و اگر با این زوجه نکاح کردید اشکال ندارد ولی
صحبت در این است که اگر بعد از یک سال بچه‌دار
شدید و یک بچه یا دو بچه هم پیدا کردید و اوتاد
ازدواج محکم شد و این ازدواج شما یک ازدواج
وثیقی شد یک مرتبه بعد از دو سال منکشف بشود
که این خواهر رضاعی شما بوده است آنوقت
چه کار می‌کنید؟! نکاح باید منفسخ بشود. خب بهتر
نیست از اول انسان اقدام نکند؟!!

پس منظور از «**الوقوف عند الشبهة خير من**

الاقتحام في الهلكة» این نیست که ورود در شبهات

عصیان و معصیت است؛ ورود در شبهات معصیت

نیست؛ ولی ورود در شبهات موجب هلاکت فعلیه

است. خب بعد از اینکه شما دوتا بچه پیدا کردید

باید از این جدا شوید، خب این هلاکت نیست؟!

بچه‌ها را چه کار می‌کنید؟! این هلاکت است دیگر!

خب شارع می‌گوید که از اول این ازدواج را انجام

نده! و **هَلَمْ جَرَأً**.

تلمیذ: آخوند هلاکت را هلاکت دنیویه

می‌گیرد؟

استاد: بله، هلاکت دنیویه است.

تلمیذ: پس اصلاً از محل نزاع خارج می‌شود؟

استاد: بله، ایشان می‌خواهد همین را بگوید؛

می‌گوید که اصلاً این بحث‌ها مربوط به اینها نیست،

منتها آن آقا بر گرده اینها می‌گذارد؛ مرحوم آخوند به

مرحوم شیخ می‌فرمایند که اولاً چه کسی گفته که

شما بر گرده ایشان بگذاری و یک هم‌چنین چیزی را

به ایشان نسبت بدهی؟! بیچاره‌ها! آخوند می‌گوید

که این بیچاره‌ها هلاکت را هلاکت دنیوی می‌دانند
 شما هم بیخود بر گرده ایشان نگذار و بر آنها تحمیل
 نکن که منظور اینها از هلاکت، استحقاق عقاب است
 و ورود در شبهات مستدعی استحقاق عقاب است،
 بعد این حرف‌ها را از اینها بگیری و بگویی که آقا
 این حرف شما با آیه رد شده است. وقتی که این مفاد
 را شما از روایت استفاده می‌کنید با وجودی که آیه
 دلیل بر خلاف است دیگر استفاده شما ناتمام است.
 آن آیه، آیه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾
 است؛ در این آیه استفاده استحقاق می‌شود؛ مفهومی
 این است که عدم استحقاق عقاب به واسطه عدم بعث
 رسول. این عدم استحقاق عقاب را از کجا شما
 گرفتید؟ از این اخبار تثلیث گرفتید که ورود در
 شبهات بهتر از استحقاق عقاب است، مرحوم آخوند
 می‌گویند که هلاکت فعلی منظور است و هلاکت
 فعلی با عصیان اصلاً در تنافی هست چون ممکن
 است هلاکت فعلی باشد با وجود عصیان، و ممکن
 است هلاکت فعلی باشد بدون وجود عصیان، و
 ممکن است عدم هلاکت فعلی باشد با وجود
 عصیان.

عدم وجود التزام بین ورود در شبهات و

عصیان

بنابراین هیچ التزامی بین ورود در شبهات و عصیان وجود ندارد مثل همین مثالی که ما الآن زدیم؛ انسان یک نفر را به خاطر شبهه محرمیت و شبهه رضاع با جاری کردن اصالة البرائه نکاح کند، خب این اقتحام در هلکه است؛ چون لعل بعد دو سال واضح بشود که **هذا البنت یكون أخت له و بهذا الانکشاف ینفسخ العقد** اصلاً نه اینکه عقد فسخ می شود؛ بلکه اصلاً کشف می کند که عقد از اول باطل بوده است و انفساخی در اینجا نیست.

بناءً علی هذا این مسئله هیچ گونه ارتباطی با قضیه اخبار تثلیث و اینها ندارد و این مسئله یک مسئله جدلی است. علاوه بر اینکه جدلی است، مرحوم آخوند می فرمایند که منظور از هلاکت استحقاق نیست؛ بلکه هلاکت فعلی است. این مطلب مرحوم آخوند صحیح است؛ این کلام آخوند و نقد مرحوم آخوند بر شیخ صحیح است.

پاسخ اشکال مرحوم آخوند بر استدلال به

آیة ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْصُرَ

رَسُولًا﴾

إنّما الكلام در این مسئله که شما می فرمایید: آیة

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْصُرَ رَسُولًا﴾ دلالت

بر عذاب فعلی می کند. دوم دلالت بر قضیه سالفه در

زمان ماضیه می کند. در اینجا ما نظر داریم و محل

تأمّل در اینجا است.

پاسخ به اشکال ماضویت

اولاً اینکه شما می فرمایید که این قضیه مربوط به

زمان سالفه است و ظهور آیه بر آن دلالت می کند،

این منافاتی با استدلال و حجیت آیه بر اصل برائت

ندارد و جهت آن هم این است که کلام خداوند

حکایت از یک ملاک می کند که آن ملاک گرچه در

زمان گذشته بود، ولی آن هلاک همیشه وجود دارد.

این مسئله مطرح است؛ این عذابی را که ما در زمان

سابق کردیم، صرف ماضی زمان این را رفع نمی کند!

زمان موجب برای عذاب نبود، بلکه کار ما و فعل ما

عدل است و چون این فعل عدل است، سواءً اینکه

در زمان ماضی این فعل متحقق بشود یا در زمان

مستقبل این فعل محقق بشود فرقی ندارد؛ چون فعل

عدل است و اگر همین امت الآن هم باشند، این ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ در اینجا خواهد آمد. پس صرف اینکه این آیه مربوط به زمان گذشته است دلالت نمی‌کند که ما رفع ید از استدلال نسبت به آیه بکنیم! فعل خداوند زمان بر نمی‌دارد که زمان گذشته و حال و مستقبل باشد؛ بلکه فعل براساس مشیت قاهره حق است که آن مشیت قاهره حق براساس عدل استوار است، نه براساس ظلم!

و لذا در بحث رجوع به اعلم و رجوع به روات عادل یا در بحث قضا و حکومت که در بحث تعادل و تراجیح این مطالب می‌آید، بعضی‌ها این روایت امام زمان علیه‌السلام را که می‌فرماید: «**وَأَمَّا**

الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَىٰ رِوَاةٍ حَدِيثًا»^۱

قابل استدلال برای رجوع به مجتهد در قضایا نمی‌دانند و می‌گویند که این دلالت بر یک قضایای حادثه می‌کند؛ درباره قضایایی که اتفاق افتاده است این‌طور می‌فرماید. مسائلی که اتفاق افتاده است و

^۱ اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۶۹.

شما در نامه نوشته‌اید، شما این حوادث را در این رساله تان نوشته‌اید در این حوادث که اتفاق افتاده است باید به روات احادیث ما مراجعه کنید. همین اشکال بر اینها وارد است که ملاکی را که حضرت در اینجا می‌فرماید ملاکی نیست که اختصاص به چندتا حادثه‌ای که در اینجا بیان کردند داشته باشد؛ چون این حوادثی که اتفاق افتاده است یک ملاک مخصوص به خود را ندارد تا اینکه امام علیه‌السّلام رجوع در این حوادث را به یک عدّه خاصّ ارجاع داده باشند تا اینکه نتوان بر رجوع به قضایا و حلّ مرافعات پیش مجتهد اعلم استدلال نمود؛ بلکه در اینجا حضرت به عنوان یک نکره به حوادث ارجاع دادند.

پس دو مطلب در اینجا هست؛ یکی اینکه حضرت حوادث واقعه را به روات احادیث ارجاع می‌دهد نه به روات خاص و نه به فرد مخصوص و فرد مشخص؛ می‌فرمایند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ

فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثًا» یعنی فرد خاص در

اینجا مورد نظر حضرت نیست؛ بلکه ملاک در اینجا رجوع به اعلم است و روات احادیث را به نحو نکره

حضرت در اینجا بیان می‌کند و این نفی ملاک به‌خصوص را در این قضیه خاص می‌کند. این اشکال اول است.

اشکال دوم اینکه «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» چه

فرقی است بین حوادثی که واقع می‌شوند و حوادثی

که **وقع**؛ حوادثی که قبلاً بوده‌اند و حوادثی که بعداً

هستند، جواب حضرت به حادثه به‌خصوصی که در

زمان گذشته بوده است اختصاص ندارد! زمان

گذشته چه مدخلیتی در ارجاع به روات احادیث

دارد؟! انسان در حوادثی که واقع نشود که مراجعه

نمی‌کند! طبعاً در حوادثی که واقع می‌شوند مراجعه

می‌کند؛ تا مشکلی پیش نیاید تا این مشتی به سر آن

نزند که مراجعه نمی‌کنند! باید یک مشتی در کله‌اش

بزند و دعوا کنند و یقه همدیگر را بگیرند و حالا

پیش قاضی بروند! اما این این طرف جوی ایستاده و

او آن طرف جوی ایستاده و قضیه‌ای اتفاق نیفتاده که

اینها به روات احادیث مراجعه نمی‌کنند. بنابراین

نفس احادیث واقع - یعنی زمان واقع به معنای

گذشته - خودش فی‌حدّ نفسه یک امری که مولد

ملاک برای رجوع به حوادث باشد نیست؛ بلکه نفس حادثه خودش استجلاب رجوع به روات احادیث را می‌کند. بنابراین استدلال اینها هم در اینجا مورد خدشه است.

بنابراین چون که این قضیه در زمان سابق اتفاق افتاده است دلیل نمی‌شود که ما رفع ید از استدلال نسبت به آن بکنیم برای ارتباط و تلازم بین عدم عذاب و عدم بعث رسول، نه! اگر همین عدم بعث رسول هم در این زمان اتفاق بیفتد ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ هم در اینجا اتفاق خواهد افتاد به خاطر اینکه عمل خدا مبتنی بر عدل است.

پاسخ به اشکال دنیوی بودن عذاب

اشکال بعدی اینکه در آیه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ تلازم بین بعث رسول و ﴿مُعَذِّبِينَ﴾ به چه جهت برمی‌گردد؟ چون در اینجا گفتند که منظور از عذاب، عذاب فعلی است و از دایره ما نحن فیه خارج است. بحث ما بحث عصیان است در صورت عدم دلیل، و بحث عصیان با عقاب اخروی ارتباط دارد، نه دنیوی!

صحبت در اینجا است که اتفاقاً به طریق اولیٰ

می‌شود این آیه مورد استدلال برای نفی براءت واقع بشود؛ چون عذاب دنیوی اخفّ از عذاب اخروی است. در عذاب دنیوی است که حتماً باید این امر بر عصیان مترتب شود. چه‌بسا ممکن است خداوند در این دنیا عذاب کند و در آخرت ببخشد؛ بخشش نسبت به آخرت باشد، اینجا اخفّ نسبت به عقاب اخروی است.

آیا ممکن است که خداوند متعال عذابش را در همین دنیا مترتب بکند بر شخصی که مستحق عقاب نیست، آیا این معنا دارد؟! مثل بیان علت است به لسان بیان معلول؛ شما منظورتان این است که آن علت برای عذاب را در اینجا مطرح کنید به لسان بیان معلول که عذاب است. چرا عذاب در اینجا مترتب بر عصیان است؟ به جهت تحقق عصیان! به جهت استحقاق عقاب! چون استحقاق عذاب است خداوند در اینجا بعد از بعث رسول عذاب را می‌آورد. بنابراین این عذاب در اینجا گرچه عذاب دنیوی است و گرچه این عذاب در همین دنیا است؛ ولی آیا این عذاب بدون استحقاق عقاب معنا دارد؟!

معنا ندارد.

بنابراین بیان این است که اینها مستحق عقاب نیستند **لَا يَكُونُ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ مُسْتَحَقًّا لِلْعِقَابِ وَ لِلْعَذَابِ الدَّيْوِيِّ إِلَّا أَنْ نَبْعَثَ رَسُولًا** یعنی قبل از بعث رسول استحقاق عقاب در اینجا معنا ندارد. این هم اشکال دیگر بر کلام مرحوم آخوند بود.

پاسخ به اشکال نفی عذاب از باب منت بر عباد

مسئله دیگری که در اینجا هست این است که مرحوم آخوند می‌فرماید: **لَعَلَّ** اینکه این عدم عذاب فعلی از باب **مَنْةٌ عَلَى الْعِبَادِ** باشد نه از باب عدم استحقاق یعنی به واسطه **مَنْةٌ عَلَى الْعِبَادِ** ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ﴾؛ یعنی مستحق عقاب هستند و در عین اینکه مستحق عقاب هستند در عین حال **مَنْةٌ عَلَى الْعِبَادِ** عذاب نمی‌کنیم تا اینکه رسول را در اینجا بیاوریم.

اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که برفرض که این مسئله **مَنْةٌ عَلَى الْعِبَادِ** را شما در اینجا مطرح کنید، منت در جایی است که استحقاق باشد، اگر استحقاق نباشد در آنجا منت معنا ندارد که خدا **مَنْةٌ عَلَى الْعِبَادِ** اینها را عذاب نمی‌کند تا اینکه

رسولی را بفرستد. بسیار خوب ما می‌گوییم که اصلاً مطلب شما درست است و **منهً علی العباد** اینها را عذاب نمی‌کند، وقتی که **منهً علی العباد** عذاب نشدند، آیا اینها مستحق هستند یا اینکه مستحق نیستند؟! نمی‌توانیم بگوییم که مستحق نیستند چون اگر مستحق نباشند دیگر منّی نیست! منّت در جایی است که استحقاق عقاب باشد و استحقاق عقاب در صورت عصیان است. پس باز برگشت مسئله به تحقق عصیان است؛ یعنی باید عصیان متحقق شود و حالا که عصیان متحقق شد، یا ما عذاب می‌کنیم یا عذاب نمی‌کنیم؛ اگر عذاب نکردیم **منهً علی العباد** باشد تا اینکه رسول بیاید.

پس بحث ما راجع به این است که با وجود عصیان است که استحقاق عقاب می‌آید، این را می‌خواهیم بگوییم، و با عدم حجت عصیانی در اینجا محقق نمی‌شود. قضیه این است. چه اینکه شما منظور از رسول را رسول ظاهر بدانید یا اینکه منظور از رسول را حجت و دلیل بدانید فرق نمی‌کند. فرض می‌کنیم رسولی وجود ندارد اما اینها عقل دارند یا

ندارند؟! آیا عقل اینها حکم به قبح کذب می کند یا حکم نمی کند؟! اگر اینها کذب مرتکب شدند **يَعْدَّ عاصياً و إذا كان يعدّ عاصياً فَيَسْتَحِقُّ الْعِقَابَ** حالا در این شرایط یا **مَنَةً عَلَيْهِمْ لَا نُعَذِّبُهُمْ و إِمَّا نَعَذِّبُهُمْ**. بنابراین به هر وجهی که شما آیه را تفسیر کنید؛ آیه را مربوط به امم سالفه بدانید یا ندانید، منظور از رسول را رسول ظاهر بدانید یا رسول باطن - حجت و دلیل - یا اعم از هر دو بدانید یا اینکه عدم عذاب را **مَنَةً عَلَى الْعِبَاد** بدانید یا به واسطه عدم استحقاق بدانید، به هر صورت که بدانید، آیه از اظهر موارد و ادله بر براءت در شبهات حکمیه است؛ حالا ما شبهات حکمیه را در اینجا اعم می گیریم؛ شبهاتی که آن شبهه در حکم به واسطه شبهه در موضوع برای انسان پیش آمده است.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد